

محمد رضا اصلانی

محمد رضا اصلانی کیست؟

محمد رضا اصلانی نویسنده‌ای خوب و دوست داشتنی است که برای بچه‌ها داستان می‌نویسد. او در تبریز به دنیا آمد و در کودکی با خانواده‌اش به تهران کوچ کرد. اصلانی در محله‌ی «هفت‌چنار» بزرگ شد و همان‌جا به مدرسه رفت. او در کنار شغل رسمی‌اش، نویسندگی می‌کند.

آقای اصلانی لطفاً سریع نام یکی از دوستان خوبتان را برای ما بگویید!

من در هر دوره‌ای از زندگی، دوستان خوبی داشته‌ام. دوست داشتن را خداوند به ما انسان‌ها داده است. بعضی از دوستانم را هم هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم.

◆ پنج ثانیه وقت دارید که نام یک دوست را بگویید!

● غلام گل کرمی... او بچه‌محل من بود. تابستان‌ها با هم کار می‌کردیم تا کمک خانواده باشیم. ده، پانزده سال از او خبری نداشتیم. تا این که دختر و داماد او به عنوان کارآموز، پیش من آمدند. این‌جوری بود که دوباره دوستم را پیدا کردم!

◆ چه چیز باعث شد که با غلام دوست شوید؟

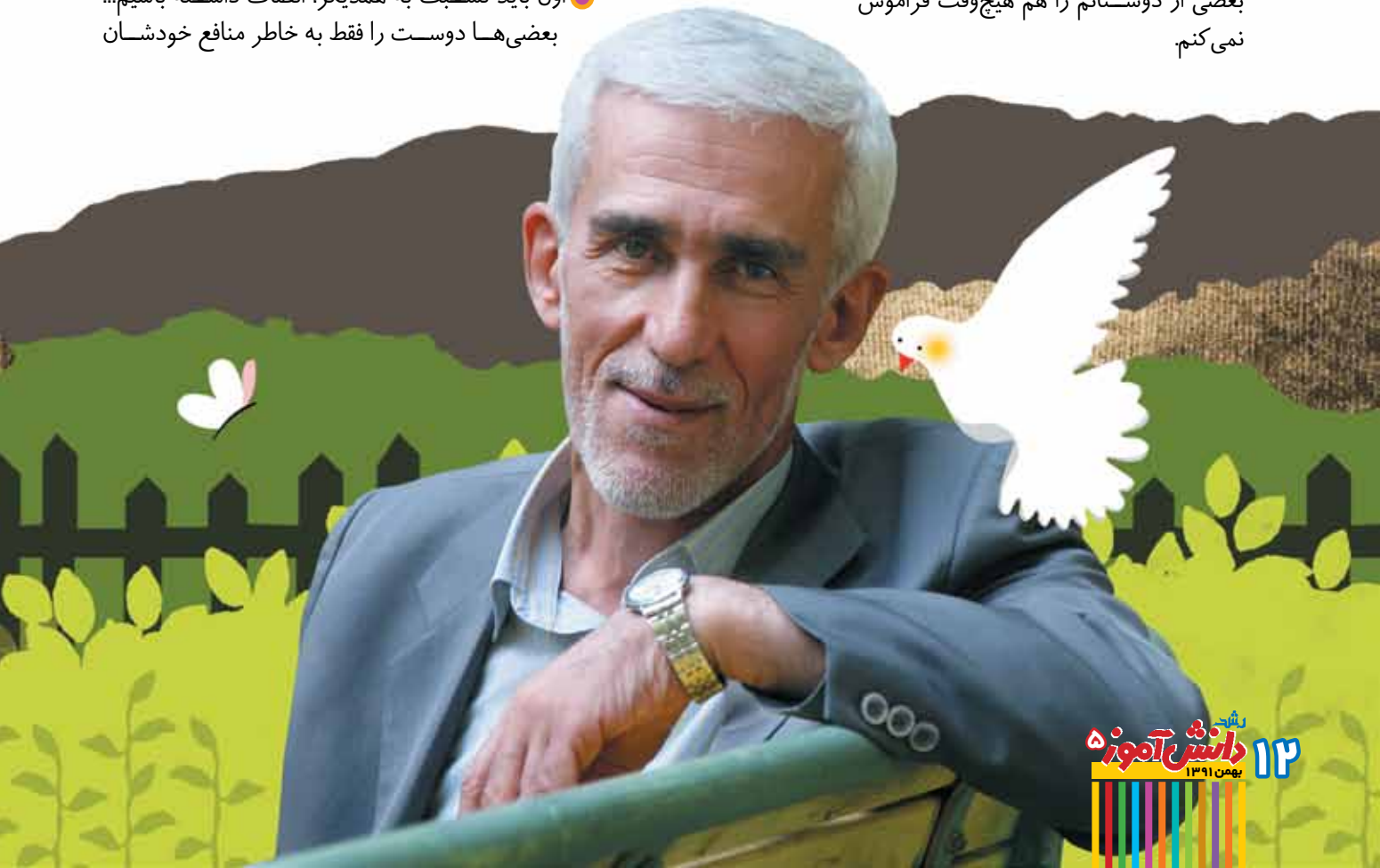
● همبازی بودیم. او یک همبازی مهربان بود. راستش بهترین دوست دوران کودکی من بود.

◆ شما چه گونه یک نفر را به عنوان دوست انتخاب می‌کنید؟

● به نظر من آدمی که صادق باشد، یعنی صداقت داشته باشد و دورویی نکند، می‌تواند دوست خوبی برای ما باشد.

◆ چه چیزی باعث ادامه پیدا کردن دوستی می‌شود؟

● اول باید نسبت به همدیگر، انصاف داشته باشیم... بعضی‌ها دوست را فقط به خاطر منافع خودشان



مسابقه‌ی دوستی

ای باغبان بگو که ره بوستان کجاست

در بوستان، گلی چو رخ بوستان کجاست؟

این شعر، سروده‌ی «خواجوی کرمانی» است. شاعر در این بیت به ما می‌گوید که صورتِ دوستان، از هر گلی زیباتر است. حالا شما هم دست به کار شوید: یک بیت شعر درباره‌ی دوستی پیدا کنید و برای رشد دانش‌آموز بفرستید. رشد دانش‌آموز به دوستانِ این مسابقه، جایزه می‌دهد!

است. ما می‌توانیم از مادرهایمان یاد بگیریم که چه‌طور دیگران را دوست داشته باشیم... همین‌طور از پدرهایمان.

◆ و یک دوست خوب دیگر؟

● جعفر علی‌پور... جعفر از پدرش اجازه گرفت، به جبهه رفت و شهید شد. الان بعد از این همه سال ما به خانواده‌اش سر می‌زنیم.

◆ از این که برای این مصاحبه به ما وقت دادید، سپاسگزاریم.

● من هم از شما به خاطر مجله‌ی خوبتان ممنونم.

می‌خواهند... انصاف باید در یک بازی ساده تا چیزهای خیلی بزرگ و مهم باشد... یک چیز دیگر این است که دوست خوب، دلسوز است. یعنی خوبی‌ها را برای دوستش می‌خواهد.

◆ یکی از کارهای مهمی که دوستان برایتان انجام داده‌اند، تعریف می‌کنید؟

● من قبل از انقلاب با نشریات همکاری داشتم. در زمینه‌ی شعر، گزارش و مقاله... بعد از انقلاب، اسم آقای غفارزادگان و آقای بایرامی را شنیده بودم. آن‌ها هم اسم مرا شنیده بودند. آن‌ها در نویسندگی به من کمک کردند. اولین چیزی که برای بچه‌ها نوشتم، بیست و هشت سال پیش بود. آقای حسین فتاحی آن موقع خیلی به من محبت کرد. کارهای مرا با دقت می‌خواند و راهنمایی می‌کرد.

وقتی پیش آقای غفارزادگان و آقای بایرامی رفتم، یک اتاقی بود که باید کفش‌هایمان را درمی‌آوردیم. وقتی کارم تمام شد و بیرون آمدم، دیدم کفشم نیست. بعدش فهمیدم آقای غفارزادگان، کفش‌های مرا توی کمدش گذاشته تا زیر پا نماند و کثیف نشود.

◆ به نظر شما، بهترین دوست مادر در عمرمان چه کسی است؟

● مادر... مادر همه کارش از روی محبت